

تحولات فرهنگی دینی افغانستان و عوامل آن در نیم قرن اخیر

□ علی جان عادل * *

چکیده

در جامعه بشری نظام فرهنگی در بالاترین سطح قرار دارد، تغییر بنیادی در هر جامعه‌ای از تغییر و تحول در فرهنگ شروع می‌شود، و خود فرهنگ هم با توجه به شرایط و عوامل دچار تغییر و تحول می‌گردد. در جغرافیایی بنام افغانستان که فرهنگ مردم‌شان، متأثر از آموزه‌های دینی بوده در نیم قرن اخیر دچار تحول و دگرگونی شده است. با بیان این مطلب با پرسش که روبرو می‌شویم این است که عوامل تحولات فرهنگی دینی در جامعه افغانستان چه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش ممکن است گفته شود که عوامل متعدد دخیل بوده؛ اما مهم‌ترین عوامل مورد نظر در این تحقیق، عوامل اجتماعی (جمعیت، آموزش، اقتصاد، سیاست) بوده که مورد تحلیل قرار گرفته است. ضرورت پرداختن به این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که این تغییر و تحولات در عرصه فرهنگ دینی با تأثیرپذیری از فرهنگ بیگانه، نسل جوان کشور افغانستان را دچار سردرگمی هویت فرهنگی و به نوعی دچار بحران هویت فرهنگی دینی کرده است. بدون تردید بی‌توجهی به آن پیامدهای ناگواری اجتماعی را به همراه خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، نیم قرن اخیر، تغییر و تحول، فرهنگ دینی، عوامل.

*. دانشجوی دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، مجتمع تاریخ و سیره و تمدن اسلامی جامعة المصطفی ﷺ العالمیه

(alijan_adeli@miu.ac.ir).

مقدمه

در تحلیل و بررسی عوامل تغییر و تحولات فرهنگی با مهم‌ترین مسئله که روبرو می‌شویم آن است که آیا می‌توان گفت: تحولات فرهنگی حاصل چند عامل به هم پیوسته است و سهم همه‌ی عوامل به یک نسبت است. یا یک یا چند عامل مسلط مسبب تحولات فرهنگی است؟ مسئله اساسی دیگر این است که آیا در تحولات فرهنگی ابزار را باید مرجع دانست یا ایدئولوژی را، شرایط مادی یا شرایط معنوی را، به تعبیری عوامل زیربنایی یا عوامل اجتماعی را؟ این بحث‌ها در باره‌ی دگرگونی اجتماعی از ابتدای قرن نوزدهم هم‌زمان با تضاد بین گرایش روشنفکرانه (آگوست کنت)، ایده آلیسم تاریخی، (هگل) و تفکر ماتریالیستی (مارکس) نیز مطرح گردید. (گی‌روشه، ۱۳۶۸، ۳۹)

در پاسخ به سؤالات فوق می‌توان گفت: تحولات فرهنگی حاصل عوامل متعددی بوده عوامل از قبیل محیط جغرافیایی، گسترش تکنولوژی، وابستگی نژادی، ساخت اقتصادی، وضع آگاهی و شعور، اعتقادات دینی، و غیره. محققین به هرکدام از آن توجه نموده و حتی بعضی از عوامل فوق را پایه و اساس مکتب یا ایدئولوژی قرار داده است. (گی‌روشه، همان ۳۹)

برخی اندیشمندان معتقدند که تحولات اجتماعی و فرهنگی حاصل چند عامل به هم پیوسته یا مجموعه‌ی از عوامل است که هم‌زمان به صورت متقارن عمل می‌نمایند و هرکدام نیز متقابلاً بر روی هم اثر می‌گذارند. در این مجموعه سهم همه عوامل به یک نسبت نیست. بعضی در این میان اثر بسیار مؤثرتری از سایرین دارند؛ بنابراین تأثیر عوامل مختلف بر حسب موقعیت‌ها و وضعیت‌های مختلف متغیر است و به یک‌باره نمی‌توان یک الگوی واحد و یا یک سلسله مراتب واحدی را به تمام موقعیت‌ها و وضعیت‌های مختلف تعمیم داد و در این مورد چنانچه باز هم از یک عامل مسلط سخن به میان آید، این عامل در یک محدوده معین و در یک وضعیت و موقعیت خاص و در یک دوره معین عامل محسوب می‌گردد.

در این مقاله ما به مطالعه مهم‌ترین عوامل تحولات فرهنگی می‌پردازیم، مهم‌ترین عوامل، عامل اجتماعی (جمعیت، تکنولوژی، تعلیم و تربیت، اقتصاد، سیاست ارزش‌های ایدئولوژی) است که مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

نتیجه تحقیق پیشرو بیان کننده‌ی این نکته است که جامعه افغانستان در نیم قرن اخیر دوران سراسر تحولات بوده است. به طور که می توان آن را به دوره نواندیشی متأثر از فرهنگ غیروبومی و مقاومت در برابر آن تقسیم کرد و باتوجه به مبانی فرهنگ دینی در ابعاد اجتماعی به تحلیل آن پرداخته و عوامل آن را شناسایی کرد. شناسایی عوامل تغییر و تحولات فرهنگ دینی به ما کمک می کند تا مسئله را واقع بینانه تر مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و در جهت راه حل و مقابله و رویارویی با فرهنگ غیردینی تصمیم متناسب را اتخاذ نمود

۱. چیستی فرهنگ دینی

امروزه «فرهنگ» و «دین» دو واژه پرکاربرد در تعاملات و گفتگوهای علمی هستند. فرهنگ واژه‌ای کهن هست، هر کس از زاویه‌ای به آن نگریسته و از همان جهت آن را تعریف کرده است. یکی از اولین تعاریف نسبتاً جامع که از فرهنگ در سال ۱۸۷۱ م، توسط تایلور (Taylor) جامعه شناس انگلیسی ارایه شده است. وی اعتقاد داشت که فرهنگ عبارت است از کلیت درهم تافته‌ای از علوم، دانش‌ها، هنرها، افکار، اعتقادات، قوانین و مقررات، آداب و رسوم، سنت‌ها، به طور خلاصه کلیه آموخته‌ها و عاداتی که یک انسان به عنوان عضو جامعه اخذ می کند. (آشوری، ۱۳۸۱، ۴۷) بیتس و پلاگ، تعریف توصیفی زیر را پیشنهاد می کنند: «فرهنگ نظام مشترک از باورها، سنت‌ها، رفتارها و مصنوعات است که اعضای یک جامعه در تطبیق با جهان بینی شان و در رابطه با یکدیگر به کار می برند و از راه آموزش از نسلی به نسلی دیگر انتقال میابد.» (بیتس و پلاگ، ۱۳۷۵، ص ۲۷-۲۸) همانگونه که از این تعاریف فوق فهمیده می شود این تعاریف بیشتر بعد دائره المعارفی دارند. هیلر hillier ۱۹۹۳م، فرهنگ را این گونه تعریف می کند، فرهنگ عبارت است: از باورها، نظام‌های فکری، فنون علمی، راه و روش‌های زندگی، رسم‌ها، سنت‌ها، و تمام شیوه‌های کردار که جامعه بدان سازمان می بخشد، فرهنگ نامیده می شود. (آشوری، همان) پارک park، در سال ۱۹۲۱م، تعریف ارائه می کند که متکی بر میراث اجتماعی یا افراد است وی می گوید: فرهنگ یک گروه مجموعه و سازمان میراث‌های اجتماعی است که خیم نژادی و زندگی تاریخی

گروه بدان معنای اجتماعی بخشیده است. (آشوری: همان، ۵۱) فرهنگ در یک جمع‌بندی می‌تواند مجموعه‌ای همگون و به هم پیوسته از بیش، منش و کنش تلقی شود که به دو شیوه عینی و نمادین، به گار گرفته می‌شود تا این اشخاص را به یک جمع خاص و متمایز مبدل سازد. (گی‌روشه، ۱۳۷۰، ۱۲۳)

در باره‌ای مفهوم دین و تعدد آراء این واژه گفته‌اند: واژه «دین» در ردیف آن دسته از مفاهیمی قرار دارد که همواره در میدان آرا و نظرات گوناگون صاحب‌نظران قرار داشته است. (یزدی: ۱۳۶۵، ۲۸) و معانی متعدد از سوی اندیشمندان دینی برای آن ذکر شده است. در کلام بعضی اهل لغت واژه دین مرادف با کلماتی چون حکم و قضا، رسم و عادت، شریعت و مذهب، همبستگی و غیر آن آمده است. (دهخدا: ۱۳۴۷، ۵۷۲-۵۷۴) برخی افزون بر آن، اموری چون: پاداش، روز قیامت، طاعت، تصدیق به قلب و انقیاد به جوارح و پایبند بودن به اصول وحی را به دلالت‌های آن اضافه کرده‌اند. (احسانی، ۱۳۹۷، ۱۹) در قرآن کریم نیز به معانی گوناگونی به‌کاررفته است از جمله: طاعت و بندگی، تسلیم و انقیاد، اسلام، روش و رویه، توحید و خداپرستی آمده است. (قرشی: ۱۳۷۱، ۳۸۰-۳۸۱)

دین در اصطلاح مجموعه‌ای از برنامه‌های عملی هماهنگ با نوعی جهان‌بینی است که انسان برای رسیدن به سعادت خود، آن را وضع می‌کند و یا از دیگران می‌پذیرد (طباطبایی، بی تا، ۳-۲) و به معنای مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌های باشد، به‌کاررفته است. همچنین به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و به معنای باورمندی به دستورهای عملی متناسب با این عقاید. (یزدی، همان) مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌گوید: دین راهی است که پیمودن آن، انسان را به سعادت حقیقی و واقعی اش برساند. (طباطبایی، همان، ۲۶۹)

آیت‌الله جوادی آملی در تعریف اصطلاحی دین، می‌نویسد: دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد، گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. دین حق، دینی است که عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات آن از طرف خداوند تنظیم و مقرر

شده است. (احسانی، همان) این تعریف به جامعیت دین اسلام نیز اشاره می کند، چون در این تعریف هم به کارکرد اجتماعی و دنیوی دین توجه شده و هم به بعدی معنوی و فردی دین. از تعاریف که برای دین ذکر شده به خوبی روشن می شود که دین در امور فردی به تنهای خلاصه نمی شود گرچه دین در اعتقادات، احساسات، اخلاق، تجربیات و اعمال یک فرد انسانی مؤثر است و آن را در جهت مثبت دگرگون می سازد، ولی دامنه و قلمرو دین بسی فراتر از جنبه فردی آن است؛ زیرا دین آن چنان فراگیر و گسترده است که در همه عرصه های حیات فردی و اجتماعی بشر حضوری فعال و مؤثر داشته و برای آن ها برنامه ریزی کرده است. حال اگر گفته شود «فرهنگ دینی» می توان گفت: مراد همان وضع و روح حاکم بر مجموعه تعامل ها و نگرش های اجتماعی است که از منابع دینی برخاسته و از آن نشأت می گیرد. (قرشی، همان) پس فرهنگ در صورت راهنما و سازنده است که تحت لوای دین باشد و از دین نشأت بگیرد در این صورت می توان گفت نگرش های اجتماعی یک جامعه دقیق و صحیح شکل می گیرد.

مقصود از تحولات فرهنگ دینی این است که نقش دین در تحولات فرهنگی و تغییرات و دیگرگونی های به وجود آمده در طی چند دهه مورد بررسی قرار گیرد، مراد از دین در این نوشتار دین اسلام است همان طور که مراد از تحولات فرهنگی تحولاتی است که در یک جامعه به وجود می آید و آثار و نتایجش جنبه فرهنگی دارد. اگر مرور به جامعه عرب قبل از اسلام داشته باشیم و آن را با جامعه بعد از ظهور اسلام مقایسه نماییم خواهیم دید که به چه شکل اسلام این جامعه عرب جاهلی قبل از اسلام را متحول نموده است. دوران که قشر زنان مایه ننگ بود. از نگاه ارزشی از جمله انسان محسوب نمی شد، اسلام این نگاه را عوض کرد و نگرش جدید نسبت به زنان و یک تحول بنیادی ایجاد نمود که موجب دیگرگونی اساسی گردید. (برهانی، همان، ۲۶-۲۷) بر اساس این نگرش هیچ گونه تفاوتی بین انسانیت زن و مرد وجود ندارد هر دو می توانند به بالاترین حد کمال برسند و هر کدام زن و مرد اگر کار شایسته ای انجام دهد و ایمان به خدا داشته باشد خداوند او را به بهشت می برد. (نساء، ۱۲۴) ارزش انسان در تقوای الهی است نه در جنسیت، قرآن کریم به صراحت بیان می دارد «که ای مردم من شمارا از یک مرد و زن آفریدم» (حجرات، ۱۳)

روزگاری که هستی‌شناسی مردم به گونه بود که آن را بریده از مبدأ و معاد می‌دانست، اسلام آمد یک بینش جدید ارائه داد که موجب دگرگونی اساسی افراد جامعه به هستی و دنیاگردید و رابطه انسان با طبیعت و با همدیگر تغییر کرد. زمانی که انسان‌شناسی جوامع بر اساس هویت‌های مبتنی به «الهیکم التکاکثر حتی زرم المقابر» شناخته می‌شد اسلام آمد انسان را به کرامت او تعریف کرد و مبدأ و معاد را برای آن در نظر گرفت. این گونه تغییرات در جامعه تغییرات اساسی و بنیادی است که به برکت اسلام و دین به وجود آمد (برهانی، همان)

در نتیجه فرهنگ دینی مجموعه‌ای از باورها، رفتارها، ارزش‌ها، بایدها و نبایدها و قوانینی است که از کتب آسمانی سرچشمه می‌گیرد، به گونه‌ای که محوریت جامعه دینی در همه ابعاد عبادی، فردی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر پایه این آموزه‌ها استوار است. همان گونه که اشاره شد مراد از فرهنگ دینی فرهنگ اسلامی است؛ لذا بقیه‌ی فرهنگ ادیان دیگر در این نوشتار مورد بحث قرار نمی‌گیرد و هر جا واژه فرهنگ دینی استفاده می‌شود مراد فرهنگ اسلامی است. دین اسلام در یک حوزه جغرافیایی که جاهلیت در آن موج می‌زد و آداب و سنن جاهلی رواج یافته بود، تحولی عظیمی را به وجود آورد که مرزهای جغرافیایی را درنوردید و منشأ آثار جهانی شد و ملت‌های زیادی را با فرهنگ و آموزه‌های اسلامی آشنا و بهره‌مند ساخت و توانست منشأ آثار و ارزشمند در اکثر نقاط جهان شود (سخاوتی: ۱۳۹۷، ۱۰۱) فرهنگی اسلامی در چند موارد نمود بیشتر داشت از جمله در علوم و فنون، در قرن چهارم و پنجم شخصیت‌های بزرگ علمی همچون ابن سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، غزالی، خواجه نظام‌الدین طوسی و بسیاری از متفکرین را تحویل تمدن بشری داده است. در این مرحله انتقال علوم و فرهنگ اسلامی از راه‌های مختلف صورت پذیرفت و مسیحیان تحت تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی قرار گرفتند؛ به گونه‌ای که دسته‌های بزرگی از آنان به دین اسلام درآمدند و با آشنایی با علوم و معارف اسلامی هنگام بازگشت به اروپا، فرهنگ اسلامی را با خود به آنجا بردند و گسترش دادند (سخاوتی، همان)

فرهنگ اسلامی در جهان مسیحی نفوذهای گوناگون داشت. اروپا از دیار اسلام نشانه‌های خانوادگی، سلیقه و ذوق هنری، رسوم، صنعت و تجارت، قوانین و رسوم

دریانوردی را فراگرفت و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد. علمای عرب (مسلمان) ریاضیات و طبیعیات و شیمی و هیئت و طب یونان را حفظ کردند و به کمال رسانیدند و میراث یونان بسیار غنی تر شده بود و به اروپا انتقال دادند (ویل دورانت، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۱۵) لذا می توان گفت دین اسلامی تأثیرات فرهنگی در اکثر کشورهای جهان داشته است.

یکی از کشورهایی که سابقه دینی به درازای تاریخ اسلام دارد سرزمین افغانستان است. ۹۸٪ مردم افغانستان پیرو دین اسلام بوده است. در طول تاریخ، چندین قرن پابندی شدید به اصول و اعتقادات اسلامی در همه جزئیات زندگی مردم افغانستان نقش داشته است. به گفته بسیاری از مورخان معاصر، هرگونه تحول و دگرگونی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در قالب اسلامی آن امکان پذیر بوده است و هر طرح مغایر آن محکوم به شکست. (ناصری، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱) حضور عمیق و گسترده اسلام و فرهنگ دینی در میان مردم افغانستان در ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی مشاهده می شود.

یکی از برجسته ترین نمودهای باور اسلامی و حاکمیت دین بر مردم، پابندی آنان به احکام و ظواهر شرع است و مردم افغانستان در این زمینه از جایگاه ویژه برخوردارند. (ناصری، همان، ۲۱)

۲. تغییر و تحول

تغییر عبارت است از دگرگونی، تبدیل و انتقال، از حالی به حالی برگردانیدن (دهخدا: ۱۳۴۳، ج ۱۵، ۷۹۵) و همیچنین آمده تغییر عبارت است از گردیدن شیئی بحالی که پیش از آن بدان حالت نبوده است. (دهخدا، همان) در تعریف اصطلاحی تغییر گفته شده: انتقال چیزی از حالت به حالت دیگر. آقای گی روشه، در باره تغییر می گوید: تغییر عبارت است از پدیده های قابل رویت و قابل بررسی در مدت زمانی کوتاه به صورت که هر شخص معمولی نیز در طول زندگی خود می تواند یک تغییر را شخصاً تعقیب نماید، نتیجه قطعی اش را ببیند و یا نتیجه موقتی آن را در یابد. (گی روشه: ۱۳۹۵، ۲۶)

تعاریف دیگر که در این زمینه ارائه شده می توان به این تعریف اشاره کرد، تغییر عبارت

است از دگرگونی که قابل رویت در طول زمان به صورتی که موقتی و کم‌دوام نباشد، بر روی ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه اثر گذارد و جریان تاریخ آن را دگرگون نماید (گی‌روشه، همان، ص ۳۰) بنابراین دگرگونی در کادر، بعضی وقت‌ها نشانه‌ای از بروز یک تغییر است که شروع و یا نتیجه یک تغییر را اعلان می‌کند؛ ولی لزوماً همیشه چنین نیست. (گی‌روشه، همان، ۲۸) تمایل به تغییر در تمامی جوامع انسانی ذاتی است، چرا که آنها با مسائلی روبرو می‌شوند که هیچ راه‌حل دائمی برای آنها وجود ندارد و این نتیجه دقیقاً ناشی از همان تعریفی می‌شود که فرهنگ را کوششی برای انطباق با محیط می‌داند، چون محیط زیستی و محیط اجتماعی در حال تغییر است نتیجتاً تغییراتی را بر رفتار و عقاید ملازم انطباق با محیط اعمال می‌کند. (عبدی: همان، ص ۱۰۷) فرهنگ موجود در اکثر جوامع نسبت به گذشته تغییرات زیادی داشته است و حتی در زمان حاضر هم تفاوت‌های فرهنگی فراوانی در آن جوامع مشاهده می‌شود، ولی مردم یا حاملان فرهنگ، نوع پیوستگی و یکسان فرهنگی را با گذشتگان و هم‌عصران جامعه خود احساس می‌کنند و اتفاقاً همین احساس هم موجب انسجام و هویت فرهنگی و اجتماعی آنان است. (عبدی، همان، ۹۳-۹۴)

همچنان که نیروهای اجتماعی تغییر و تحولات فرهنگ را ضروری می‌سازد و برای تحول آن فشار وارد می‌کند، نیروهای درونی فرهنگ نیز در مقابل تغییر مقاومت می‌کند. جنبه‌های اصلی فرهنگ و جنبه‌هایی از آن که در مراحل اولیه زندگی آموخته می‌شود در برابر دیگر گونی مقاومت می‌کنند و از همین روست که اصلی‌ترین ارزش‌های شخص به حد افراط می‌رسند و دل‌کندن از آنها موجب تردید و اضطراب عمیقی می‌شود. (عبدی، همان، ۹۴)

بحث مهم دیگری که در این زمینه مورد توجه اندیشمندان بوده این است که تفاوت تحول با تغییر در چیست؟ آیا وقتی از این دو گزینه استفاده می‌شود، مراد یک مفهوم است یا دو مفهوم جداگانه؟ تحول در فارسی به معنای دگرگونی‌ها است. واژه تحول در نزد اهل لغت به معنایی منقلب شدن، از مکانی به مکان دیگر شدن (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۸۲) آمده است. همچنین به معنایی برگشتن از جایی به جایی دیگر، برگشتن از حالی به حالی دیگر نیز به‌کاررفته است. (دهخدا، لغت‌نامه، واژه تحول) طبق این تعریف تحول به معنای تغییر گرفته شده و تغییر اصطلاح

فلسفی است به معنای انتقال چیزی از حالتی به حالتی دیگر. تغییر اعم حوادث است. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مدخل تغییر) در اصطلاح تحول به معنای تغییرات اساسی در بینش، گرایش و کنش است. مراد از تحولات فرهنگ دینی، تبیین و تحلیل روشمند جریان‌شناسانه‌ی تغییرات فکری فرهنگی در جهان اسلام و کشورهای اسلامی است.

بناء تحول مجموعه‌ای از تغییرات است؛ مثلاً جنگ‌های ایران و روس، نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه، انقلاب اسلامی ایران، مجموعه رویدادها و تغییراتی‌اند که در طی تقریباً ۲۰۰ سال در ایران رخداد و ایران را دگرگون کرد. (لک‌زایی: ۱۳۹۱، ۳۲) طبق این تعریف تحول، مجموعه فرایندهایی است که در یک مدت‌زمان کوتاه نمی‌توان آن را ملاحظه کرد. برخلاف تغییر که می‌توان در یک‌زمان کوتاه و پی‌درپی به وقوع پیوست، مانند لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، لوایح شش‌گانه در سال ۱۳۴۱ش، دستگیری امام خمینی، قیام ۱۵ خرداد، سخنرانی امام خمینی علیه کاپیتولاسیون و تبعید ایشان که مجموعه این رویدادها به «تغییر» یعنی انقلاب اسلامی منجر گردید. (لک‌زایی: همان، ۳۳) تقریباً برای وقوع تغییر به اندازه عمر یک نسل به زمان نیاز است.

تمایز بین تغییر و تحول اهمیت زیادی دارد. از تعریف که در باره تغییر و تحول ذکر شده فرق بین این دو واژه تا حدود روشن می‌شود. اما عمده‌ترین فرق این است که تغییر در محدوده‌ی یک محیط جغرافیایی و اجتماعی معینی صورت می‌پذیرد و در این مورد تفاوتش با تحول در این است که آن را می‌توان در چهارچوب یک محدوده‌ی جغرافیایی و یا درکادر اجتماعی - فرهنگی خیلی محدودتری مورد مطالعه قرارداد. (گی‌روشه: ۱۳۹۵، ۲۶) بر عکس تحول که دامنه‌ی وسیع‌تری دارد. به بیان دیگر تحول نسبت به تغییر ماندگارتر است، منظور از ماندگار بودن یک تحول حداقلی طی یک دوره اجتماعی قابل‌شناخت و حدوداً قابل‌پیش‌بینی است. مثلاً تحول از شبانی به کشاورزی و سپس به صنعت، شیوه‌هایی از تولید را ایجاد کرده که اولاً بازگشت‌ناپذیر می‌نمود و ثانیاً تنها پس از زمان‌های بسیار زیاد نوع جدید از شیوه تولید جانشین آن شد. این تحولات شناخته شده‌اند، شیوه تولید، شهرنشینی، آموزش، نقش زنان و غیره از وجوه مهم آن هستند. در مقابل تغییرات گاهی غیرقابل‌پیش‌بینی بوده و پایداری

ندارند. تغییر از این نوع وقتی به وجود می‌آید که ارزش‌های فردی در جامعه حاکم شود، نه به‌خاطر این که جدید است، بلکه به‌خاطر اینکه جلب‌توجه دیگران را می‌کند. هرچه افراد آن را بپذیرند ارزش آن نیز همان نسبت تقلیل می‌یابد در نتیجه پس از گذشتن یک هفته و یک ماه از پیدایش آن امر تازه دوباره کهنه و غیر جاذب می‌شود.

در خصوص دلایل تحول فرهنگی نیز نظرات و دیدگاه‌های متعددی وجود دارد، عده‌ای از زاویه زمینه زیست‌محیطی به آن می‌نگرد، زیرا مردم فرهنگ را به‌عنوان وسیله تطابق با محیط می‌آفرینند و لذا اعمال لزوماً تحت‌تأثیر فشارها و فرصت‌های محیطی قرار دارد که در آن زندگی می‌کنند. گروه دیگر کارکردگرایانه نظر می‌کنند و به جستجوی کارکردها یا اثراتی که آنها در حفظ و بقای اجتماعی دارند می‌پردازند. دیدگاه دیگر ستیز است که هر جامعه را متشکل از گروه‌های گوناگونی می‌داند که نظام‌های فرهنگی را برای تأمین منافع خود به وجود می‌آورند و در نهایت گروه‌های قوی‌تری می‌توانند به‌طورکلی ترجیحات فرهنگی خود را بر جامعه تحمیل کنند (عبدی، همان، ۱۰۸)

۳. عوامل تحولات فرهنگی

تحولات اجتماعی در جامعه افغانستان طی نیم‌قرن اخیر، تأثیر شگرفی بر نظام فرهنگی آن کشور گذاشته است. مراد از تحولات اجتماعی مسائل همچون؛ جمعیت، آموزش، اقتصاد، سیاست است که در این تحقیق به‌عنوان عوامل تحولات فرهنگ دینی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

۳-۱. عوامل جمعیتی

عامل جمعیت در دگرگونی و تحولات فرهنگی نقش مؤثر دارد؛ زیرا تراکم جمعیتی باعث پدیدآمدن تراکم اخلاقی می‌گردد. (گی‌روشه، ۱۳۶۸، ۴۱) با این توضیح که انسان‌ها با نزدیک‌تر شدن به یکدیگر، روابطشان افزایش یافته، تنوع می‌یابد و در نتیجه باعث به‌وجودآمدن تحرکی عمومی و دگرگونی می‌شود.

«دورکیم» می گوید: با مشخص نمودن علت اصلی تو سعه تقسیم کار، ما می توانیم درعین حال عامل اساسی آنچه را که تمدن می نامیم تعیین کنیم و از این جریان تحرک عمومی، لاجرم در درجه بسیار بالایی از فرهنگ حاصل خواهد آمد. هرچه تعداد افراد زیادت‌تر باشد و هرچه که کنش متقابل آنها بیشتر باشد، و هرچه این کنش‌ها سریع‌تر و قوی‌تر عمل نمایند زندگی اجتماعی پرهیجان‌تر و پیچیده‌تر خواهد بود (گی‌روشه، همان) در نتیجه همین شدت روابط است که فرهنگ‌ها را به وجود می‌آورد و باعث دگرگونی و تحول در فرهنگ‌ها می‌گردد.

قابل ذکر است که صرف وجود جمعیت تأثیری و نقش در بهبود و دگرگونی مثبت جامعه ندارد، بلکه چه‌بسا ممکن است بار جامعه بوده و باعث عقب‌ماندگی یک جامعه شود. اما اگر جمعیت به صورت متناسب باشد و آن گونه که مورد نظر اسلام است خوب تربیت و خوب از آنها بهره‌برداری شود بدون تردید نقش مثبت در تحولات فرهنگی خواهد داشت. جمعیت نه تنها از جهت مهاجرت و مرگ و میر و امثال آن مورد توجه قرار می‌گیرد، بلکه از آن جهت مورد توجه است که اساس تغییر و دگرگونی با آن محقق می‌شود. اسلام به کیفیت جمعیت بسیار زیاد توجه نموده و ارزش را به مقدار آگاهی، علم و تخصص افراد دانسته است. (برهانی ۱۳۸۴، ۳۳) بناء دگرگونی و تحول مثبت جامعه ارتباط مستقیم به داشتن افراد متخصص دارد، فقدان نیروی انسانی متخصص سبب رکود سرمایه مادی می‌شود و تولید و باز تولید رو به افول می‌گذارد. اهمیت نیروی متخصص در بعضی از زمینه‌ها مهم‌تر از سرمایه مادی است. اگر منابع زیر زمینی کشوری را مورد توجه قرار دهیم که در اثر فقدان یا کمبود نیروی متخصص همچنان بی‌استفاده مانده است، آن وقت به اهمیت مغزهای اندیشمند بیشتر پی می‌بریم. زیرا متخصصان هستند که سرمایه مادی را در فرایند تولید و باز تولید تکنولوژی پیشرفته‌تر قرار می‌دهند و الا بدون متخصص، تکنولوژی ماشین پیشرفته، جز قراضه‌های بیش نیستند. «فردریک» معتقد است که منابع انسانی پایه اصلی ثروت ملت‌ها را تشکیل می‌دهد، چرا که انسان‌ها عوامل فعالی هستند که سرمایه‌ها را متراکم می‌سازند، از منابع طبیعی بهره‌برداری می‌کنند. به طور وضوح، کشور که نتواند مهارت‌های و دانش مردمش را توسعه دهد و از آن در اقتصاد ملی به نحو مؤثر بهره‌برداری کند، قادر نخواهد بود توسعه

یابد. (برهانی، همان) به تعبیری می‌توان گفت: نیروی کار متخصص نقش غیرقابل انکار در توسعه و تحول مثبت جامعه بشری داشته و دارد. بناء افزایش جمعیت در تحول فرهنگی نقش مؤثری دارد؛ اما آنچه در جهت مثبت، جامعه را دگرگون می‌کند خصوصاً در عرصه فرهنگی، افزایش جمعیت نیست، بلکه نیروی متخصص آن جامعه است.

۲-۳. تعلیم و تربیت (آموزش)

تعلیم و تربیت به عنوان یکی از نماد فرهنگی و نهاد مهم اجتماعی، کارکردهای گوناگونی داشته که مهم‌ترین آن‌ها حفظ و انتقال میراث مشترک انسانی به نسل‌های بعدی است. در اسلام به تعلیم و تربیت اهمیت فراوان داده شده است که تغییر در این بخش موجب تغییرات اساسی در بخش‌های دیگر و از جمله در نهادهای فرهنگی می‌گردد.

متفکران مسلمان به این باورند که هدف از تعلیم و تربیت تنها انتقال یک دسته دانش‌های تجربی یا انتقال یک سلسله سنن اجتماعی نیست؛ بلکه تعلیم یک نوع طرز زندگی و یک دسته قواعد رفتاری و سلوک است که آدمی را از لحاظ معنوی و باطنی پیش می‌برد و استکمال می‌بخشد. (برهانی، همان) به بیان تعلیم و سوادآموزی از عوامل اصلی و تعیین‌کننده در تحول فرهنگی است. بهره‌مندی از سواد دیدگاه و نگرش فرد را نسبت به خود و محیط اطراف کاملاً دگرگون می‌کند و به طبع رفتار متفاوت نیز پدید می‌آورد.

از آنجایی که تعلیم و تربیت در نیم قرن اخیر (۱۳۷۰ - ۱۴۰۰ ش) در کشور افغانستان رو به رشد بوده و تأثیر مستقیم بر فرهنگ مردم داشته است. لذا لازم به نظر می‌رسد که به بررسی تطبیقی قبل و بعد از سال ۱۳۷۰ ش. و روند رو به افزایش سواد و چگونگی نقش آن بر تحولات فرهنگی پرداخته شود.

در کشور افغانستان، در دوران نظام پادشاهی، برای اقشار فقیر و ۸۰٪ درصد جمعیت روستایی امکانات آموزشی بسیار محدود بوده است. در این میان، اگر آموزشی هم وجود داشته، به طور سنتی و توسط روحانیان انجام می‌شده است.

تا اواخر دهه بیست شمسی، دولت حاکم بر کابل، هیچ‌گون اقدامی برای باسواد کردن

مردم و آموزش اطفال و نونهالان این سرزمین نکرد و حتی یک مدرسه نیز بنا نکرده و اگر در جایی هم مدارس ساخته به صورت تبعیض آمیز مناطق اهل سنت بوده است. در مناطق که اهل سنت و تشیع با هم و در کنار هم زندگی می نمودند، مثل اکثر شهرهایی تاریخی و کلان شهرها اطفال مردم شیعه در مدارس پذیرفته نمی شدند و اگر تعداد اندک در برخی مدارس نامرغوب پذیرفته می شدند که در ثبت نام، در دوران آموزش و فارغ التحصیلی محکوم به تقیه بودند.

پس از قیام های متعدد شیعیان به ویژه قیام «ابراهیم گاو سوار شهرستانی» در سال ۱۳۲۴ ش. و قیام شهید بلخی، در سال ۱۳۲۹ ش و قیام مردم جاغوری در سال ۱۳۳۳ ش. بود که دولت مجبور شد تا مقدار از ظلم و تعصب هایش بکاهد و بودجه ی هرچند اندک برای احداث مکاتب در هزاره جات اختصاص دهد و تعدادی از آموزگاران را بدان سو بفرستند و در شهرها نیز فرزندان شیعیان و هزاره ها را در برخی مدارس دولتی و دانشکده ها راه دهند. (ناصری، ۱۳۸۱، ج ۲ ص ۵۳).

از مدارس جدید تا سال ۱۳۴۰ هـ ش، در بسیار از مناطق خبری نبود. در این زمان بود که مدارس ابتدایی و مدارس دهاتی مطرح شدند. مدارس ابتدایی در طی شش سال پایان می یافتند و مدارس دهاتی سه ساله بودند که پس از آن دانش آموز از چرخه آموزشی حذف می شد.

هم زمان با این طرح، شایعاتی نیز بین مردم پراکنده شدند مبنی بر اینکه هر بچه ای که به مکتب برود، از دین اسلام خارج (کافر) می شود و عقیده اش را از دست می دهد. منشأ این شایعات مأموران حکومتی و افراد ذی نفع در این جریان بودند تا بتوانند با استفاده از سادگی و جهل مردم، پول بیشتری از مردم بگیرند. از سوی دیگر، مردم نیز پس از جنگ عبدالرحمن و دیدن ظلم های فراوان، هیچ اعتمادی به دولت نداشتند. از این رو، شایعات قوّت بیشتر می گرفتند و مردم برای حذف اسم فرزندان شان از لیست مشمولان مکتب، حاضر به پرداخت رشوه می شدند که پس از چندی امری عادی و مرسوم شده بود و فقط کسانی که پول برای رشوه دادن نداشتند پسرانشان به مکتب می رفتند.

بدلیل همین بی اعتمادی نسبت به حکومت و مدارس دولتی پس از مرگ نادرشاه در سال

۱۳۱۲ ش. مکتب‌خانه‌های سنتی و مدارس دینی در شهرکابل، مزار شریف، هرات و قندهار رونق می‌یابند و کم‌کم دروس ابتدایی از مکتب‌خانه، به سطح مدرسه علمیه کشیده می‌شود. (دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۶۶) «اولیورروا» در مورد باز گشایی مدارس دینی در مرکز ولایات این گونه می‌نویسد: در سال‌های ۶۰ چندین مدرسه علوم دینی در ولایات افتتاح شد و مدارس شهرها نوسازی شد. (روا اولیور، ۱۳۶۹، ص ۸۵)

بنا به گزارش‌های تاریخی از سوی مورخان از سال ۱۳۵۲ ش. شاخص دانش آموزان و دانشجویان در سطوح ابتدایی و متوسطه و دانشگاه‌های افغانستان رو به افزایش نهاده. با فراهم شدن زمینه تحصیل برای اقشار مردم و افزایش سواد انتظار آن می‌رفت که تغییر در جهت مثبت فرهنگ دینی تحقق یابد اما شواهد نشان می‌دهد که آن گونه نشد، بلکه اولین تأثیر سواد در تحولات فرهنگی، به وجود آمدن شکاف میان قشر تحصیلکرده با کل محیط اجتماعی آنان شد که در سطح پائین تحصیلات قرار داشتند.

به گفته‌ی برخی اندیشمندان، در اغلب موارد سواد به جای آن که سبب انطباق بیشتر فرد با جامعه شود، به علت آن که سطح تحصیلات جامعه کم بوده منجر به عدم تطابق و گسیختگی فرهنگی می‌شود. فرار مغزها و نخبگان تصویری از این وضعیت است (عباس عبدی، همان ص ۱۲۵-۱۲۶) کشور افغانستان نیز متأثر از این وضعیت بوده است. هرچند پس از سال ۱۳۵۸ ش، ۱۹۷۹ م، که اندک پیشرفت و تحول در عرصه فرهنگی رخ داده و پس از آن هم‌زمان با تجاوز شوروی و جنگ‌های داخلی نیمه متوقف شد.

در سال ۱۳۵۸ ش، در تمام مکاتب ابتدایی و متوسطه افغانستان ۱۲۶۳۰۰۰ نفر مشغول تحصیل بودند. (ظاهر طنین همان) اما از سال ۱۳۸۰ ش، به بعد این تعداد افزایش قابل توجه داشته است. همچنان فارغ تحصیلان دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلات عالی را اگر در نظر بگیریم تا سال ۱۳۵۸ ش، ۷۷۰۰۰ نفر می‌رسیده. (ظاهر طنین همان) اما از سال ۱۳۸۱-۱۳۰۰ ش، (۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ م) فارغ تحصیلان افزایش بی‌سابقه‌ی داشته است.

هرچند آمار دقیق در این زمینه از سوی کدام نهاد ارائه نشده است، و بازتاب آن صرفاً از طریق اخبار رسانه‌ی و روزنامه‌ها بوده است. بورسیه شدن و اعزام فارغ تحصیلان

دانشگاه‌های داخلی در خارج از کشور برای ادامه سطوح بالاتر و بازگشت آنان پس از اتمام دوره‌های آموزشی در خارج از کشور، گواه بر این ادعا است. آشنایی و تأثیرپذیری نخبگان تحصیل کرده در خارج از کشور از فرهنگ غیروبومی تماس و ارتباط با فرهنگ بیگانه به‌ویژه فرهنگ غرب، از جمله مختصات این دوره بوده است.

با توضیح فوق‌الذکر تا حدودی قابل‌درک است که تأثیر آموزش در تحولات فرهنگی تا چه اندازه بوده است. بدون تردید پذیرش فرهنگ غرب در درجه اول متأثر از حضور و تحصیل تعداد از نخبگان در آنجا بوده و می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل تحولات فرهنگ دینی یادکرد. به طور طبیعی به علت عقب‌ماندگی کشور افغانستان از غرب و فقدان نهادهای آموزشی نوین، اولین دانش‌آموختگان کشور ما فارغ‌التحصیل غرب بوده‌اند. طی نیم قرن اخیر بیشترین تحصیل کرده‌ها، مدرک آموزشی عالی خود را از خارج به‌ویژه غرب اخذ کرده‌اند و اگر توجه کنیم که در اوایل دهه اخیر این نسبت بسیار زیاد بوده و نیز بخش اعظم فارغ‌التحصیلان رتبه دکتری از غرب مدرک گرفته‌اند و مراکز آموزشی‌های کشور و نظام اداری را در اختیار داشته‌اند، اهمیت این ارتباط و پذیرش فرهنگی و تأثیر آن بر فرهنگ جامعه ما ملموس‌تر می‌شود. به عقیده اندیشمندان به این دلیل تحولات آموزشی در داخل زمینه‌گرایی به فرهنگ غرب را افزایش داده است. (عبدی، عباس تحولات فرهنگی در ایران، ص ۱۱۹)

هرچند از سویی ارتقای وضعیت آموزش در سطوح مختلف، افزایش نرخ سواد را می‌توان به‌عنوان بخشی از دستاوردهای نیم قرن اخیر ذکر نمود. (واعظی، ۱۳۹۱: ۱۶) و جهات مثبت تغییرات فرهنگی به وجود آمده این دوره را نمی‌توان نادیده گرفت، اما پیامدهای مخرب هم داشته که عبارت است از فاصله‌گرفتن مردم از ارزش‌هایی دینی و اشاعه فرهنگ ضد دینی.

علی‌رغم جهاد مردم افغانستان ضد تجاوز شوروی و روی دادهای بعد از آن با روی کار آمدن دولت موقت پس از سقوط گروه طالبان. در سال ۱۳۸۱ ش. (۲۰۰۱ م) بنیان یک حکومت دموکراسی گذاشته شد. حامد کرزای که با حمایت جامعه جهانی روی کار آمده بود او می‌خواست به‌زعم خودش یک حکومت فراگیر ملی و دموکراسی به وجود آورد. جامعه افغانستان آهسته‌آهسته دوباره در راه نوگرایی گام نهاد

در این دوره یک سیستم نوین آموزشی روی دست گرفته شد و تغییر و تحولات فرهنگی شتاب بیشتر به خود گرفت و نخبگان که در خارج از کشور بودند بازگشتند و زمینه برای روشن‌فکران که متأثر از فرهنگ غربی‌بومی بودند فراهم شد. به گفته ظاهر طنین: توسعه سریع سیستم آموزشی و گسترش دستگاه بروکراسی روشن‌فکران را به‌عنوان گروه فعال وارد زندگی کرد. (ظاهر طنین، همان: ۱۱۴) با تحولات پیش‌آمده روشن‌فکران تحصیل‌کرده اغلب در کشورهای غربی وارد زندگی و جامعه شده که به دنبال آن شاهد تغییر فرهنگ دینی در زندگی اجتماعی مردم افغانستان بودیم.

در فاصله‌ی نزدیک به دو دهه در شمار تحصیل‌کرده‌ها افزایش چشمگیری به وجود آمد، دانشگاه‌های خصوصی قابل‌توجه تأسیس شد. همچنان تعداد زیاد از شاگردان افغانستانی به خارج از کشور برای گذراندن دوره کوتاه‌مدت و بلندمدت بورسیه شدند، با اتمام دوره‌ها با خود اندیشه‌های تازه‌ای را به همراه آوردند.

تأسیس مراکز آموزشی و دانشگاه قابل‌ملاحظه‌ای به سبک جدید از دیگر تغییر و تحولات است که در این دهه‌های اخیر اتفاق افتاد. دانشگاه‌های خصوصی همانند دانشگاه کاتب و دانشگاه غرجستان و دانشگاه رابعه بلخی و گوهرشاد از جمله دانشگاه‌های موفق بود که تنها از سوی نخبگان شیعه بازگشته از خارج تأسیس شد. با افزایش سطح سواد قطعاً تغییران در وضعیت فرهنگی جامعه به وجود آمده؛ اما این تغییرات در بسیاری از موارد در جهت مثبت نبوده است. با اینکه نود درصد مردم افغانستان مسلمان و نظام به وجود آمده در سال ۲۰۰۱ م، بنام نظام جمهوری اسلامی یاد می‌شد. بسیار بر این باورند که تمایل به تشکیل ملتی با محوریتی اسلام و عدم توافق بر سر معنای آن، بر نظام آموزشی کشوری که در حال بازسازی است تأثیر می‌گذارد. شاید به این دلیل بود که تعلیم و توسعه آموزشی کمک چندان در بهبودی فرهنگ دینی جامعه افغانستان نکرده است.

از نگاه اکثر اندیشمندان اسلامی، آموزش در اسلام ساختن انسان است نه صرف انتقال فن و دانش. تحول در آموزش و پرورش به این معنا که به هدف اصلی و نخستین خود که همان ساختن انسان باشد باز گردد، در این صورت است که زمینه‌ساز تحولات زیادی در

سایر نهادها می شود. اگر امروز در جهان اسلام دگرگونی کمتر مشاهده می شود علش آن است که ما به نهاد آموزشی کمتر اهمیت داده و از هدف اصلی آن فاصل گرفته ایم. (برهانی، همان، ص ۴۹) در کشور افغانستان در نیم قرن اخیر، اگر تحولات فرهنگی رخ داده این تحولات و گوناگونی فرهنگی متأثر از تماس و ارتباط با فرهنگ بیگانه بوده است.

همان گونه که اشاره شده، پذیرش فرهنگ بیگانه خصوصاً فرهنگ غرب در درجه اول متأثر از حضور و تحصیل تعداد از نخبگان در آنجا بود. طی نیم قرن بیشترین فارغ التحصیل کشور مدرک آموزشی عالی خود را از خارج به ویژه غرب اخذ کرده اند و اگر توجه کنیم که در اوایل دهه های اخیر این نسبت بسیار زیاد بوده و نیز بخش اعظم فارغ التحصیلان از غرب مدرک گرفته اند و مراکز آموزشی های کشور و نظام اداری را در اختیار داشته اند، اهمیت این ارتباط و پذیرش فرهنگی و تأثیر آن بر فرهنگ جامعه ما ملموس تر می شود. از سوی دیگر این تحولات آموزشی در داخل نیز زمینه گرایش به فرهنگ غرب را افزایش داده است. (موسی پور، ص ۱۱۹)

۳-۳. عامل اقتصادی

از آنجایی که بهر مندی از مادیات به تفاوت های فرهنگی منجر می شود هر چقدر توزیع این بهره مندی نابرابرتر باشد، فاصله درآمدها میان طبقات یا مناطق شهر و روستا یا حکومت کنندگان و حکمت شوندگان زیاده تر می شود، گرایش ها، ایستارها و رفتارهای فرهنگی آنان متفاوت خواهد شد و این امر عامل مهمی در گوناگونی فرهنگی است. (موسی پور، ص ۱۳۰) در حقیقت یکی از متغیرهای مهم، بهره مندی از اقتصاد و مادیات است که بر اثر درآمدهای بالا نصیب افراد می شود. تأثیر این متغیر جدی است و عموماً مشابه تأثیر سواد است. یک دلیل آن نیز همبستگی نسبتاً قابل توجه میان درآمد و سواد است.

در رابطه با عامل اقتصادی باید دو عامل دیگر نیز مورد توجه قرار گیرند: ۱. منابع انرژی محیط. ۲. امکان پیشرفت تکنولوژی، امکانات باید به حد کافی جوابگوی احتیاجاتی که نتیجه افزایش جمعیت است باشند و چنانچه این عوامل موجود نباشند پیشرفت اقتصادی حاصل نخواهد شد و جامعه سیر قهقرایی خواهد نمود و نوعی اعتقادات زاهدانه و عرفانی

باعث می‌گردد که مردم فقر را پذیرا باشد و با جایگزین شدن ارزش‌های معنوی به جای ارزش‌های مادی، ریاضت، گوشه‌گزینی و زهد عملاً جایگزین پیشرفت‌های اقتصادی خواهد شد. (گی‌روشه، همان، ۴۳)

صنعت و کشاورزی جدید و سنتی تأثیرات پایدار، غیرقابل‌بازگشت و تعیین‌کننده‌ای بر فرهنگ دارد، لیکن بعضی از این متغیرها اقتصادی هستند که آثار کوتاه‌مدت و مهمی نیز بر جای می‌گذارند. در چنین جامعه‌ای پول حرف اول را می‌زند که مقتضیات خاص خود را هم دارد. حتی جوانان که عموماً گرایش‌های مادی کمی دارند در این وضعیت به شدت مادی می‌شوند و ارزش‌های فرامادی در آنان کم‌رنگ‌تر می‌شود (موسی‌پور، همان، ص ۱۳۱)

اقتصاد، تکنولوژی و فرهنگ سه عنصر وابسته‌ی به هم است. همچنان که «مفورد» خاطرنشان می‌سازد تکنولوژی در خارج از فرهنگ قرار نمی‌گیرد. بلکه مثل مذهب و ایدئولوژی جزئی از آن است. تکنولوژی عنصری است از فرهنگ زیرا پیشرفت تکنولوژی و اقتصادی کاملاً وابسته است به پیشرفت علم. در این زمینه علم جامعه‌شناسی، کاملاً نشان داده است که پیشرفت‌های علمی وابسته به ارزش‌ها و جهان‌بینی خاص و در رابطه با جهت‌یابی‌های مذهبی یک جامعه است. (گی‌روشه، همان، ص ۵۸)

ماکس وبر در مطالعه علمی خود بر روی روابط میان پروتستانیسم و کاتولیسم، نشان داده است که پوریتانیسم در مقابل علم، گرایش کاملاً مساعد و مناسب و فعال و پذیرا داشته است تا کاتولیسم. به عقیده‌ی مرتون، این حرکت را می‌توان در رابطه مبانی و تعلیمات مذهبی دانست که از آموزش‌های کالون سرچشمه می‌گرفت. این تعلیمات در حقیقت عاملی بود در به‌وجودآوردن روحیه جدید و جهت‌دادن به ارزش‌هایی که پیروان خود را به‌سوی علوم طبیعی سوق می‌داد. اخلاق پوریتانی و فرهنگ طبقه بورژوا با در آمیختن باهم نهایتاً تأثیر عمیقی بر طرز فکر جامعه تکنولوژیک جدید گذاشتند. می‌توان تصدیق نمود که بدون این پیوند مذهب و فرهنگ طبقه مسلط که در قرون هفده و هیجده اتفاق افتاد جامعه غربی با آنچه که امروز هست تفاوت بسیار زیادی داشته است. (گی‌روشه، همان)

خلاصه تأثیر واقعی اقتصادی و تکنولوژی بدون در نظر گرفتن کادر فرهنگی آن نمی‌توان

ملاحظه نمود؛ زیرا تکنولوژی، برخلاف آنچه مارکس می گوید تنها مبتنی بر عوامل زیر بنایی نیست؛ بلکه درعین حال در ارتباط با عوامل معنوی همانند تفکرات، ایستارها و ارزش هاست.

همین طور نقش اقتصاد در تمایل جامعه به سوی دین داری و یا فاصله گرفتن جامعه از ارزش های دینی را نمی توان نادیده گرفت. چنانچه در متون دینی به این مسئله اشاره شده است. از جمله ی چیزهایی که مردم را به دین نزدیک می کند، بهبود معیشت مردم است؛ آنچه مردم و جامعه را از دین دور می کند وضعیت بد اقتصادی و معیشت است؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» فقر، انسان را در آستانه کفر قرار می دهد (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۰۷) جامعه ای که در آن فقر باشد، بیکاری باشد، مشکلات معیشتی غیر قابل حل وجود داشته باشد، اختلاف طبقاتی باشد، تبعیض باشد، شکاف طبقاتی باشد، آن جامعه حالت آرامش ایمانی پیدا نمی کند. فقر، انسان ها را به فساد و کفر می کشاند. امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ النَّاسَ عَمِيدُ الدُّنْيَا، وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ (تحف العقول، ص ۲۴۵) مردم، بنده دنیايند و به ظاهر دم از دین می زنند و تا زمانی که زندگی شان تأمین شود، از آن دفاع می کنند؛ اما چون در بوته آزمایش قرار گیرند، دین داران اندک اند. دین مبین اسلام، سفارش بسیاری درباره بهبودی مسائل اقتصادی نموده به نان به عنوان نماد و از ضروریات اولیه زندگی اهمیت فوق العاده ای قائل شده است و نقش آن را در استواری دین و ایمان برجسته دانسته است چنانچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: «بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ» (کافی، ج ۵، ص ۷۳) خدایا! به نان ما برکت بده و میان ما و آن جدایی ميفکن. دین مبین اسلام مال را مایه «قوام» و تداوم زندگی، و نان را از اسباب برپاداشتن نماز، روزه، حج و دیگر واجبات دانسته است. در روایت از رسول مکرم اسلام آمده که فرمود: «فَلَوْلَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَلَا صُمْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَائِضَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ» (کافی، ج ۶، ص ۲۸۷) اگر نان نبود، نه نماز می خواندیم و نه روزه می گرفتیم و نه واجبات پروردگار بزرگ خود را ادا می کردیم و در جایی دیگر می فرماید: «وَبِهِ» (الْخُبْزِ) حَبَجْتُمْ بَيْتَ رَبِّكُمْ» (همان، ص ۳۰۳) با نان به حج خانه پروردگارتان می توانید رفت.

در نتیجه مسائل اقتصادی در تحولات فرهنگ دینی نقش برجسته‌ای دارد. در دوران معاصر یکی از دلایل بی‌توجهی به دین در افغانستان وضعیت نا‌بسان اقتصادی است. مردم شبانه‌روز تمام هم‌وغمشان این است که لقمه‌ی نان به دست آورد تا خود و فرزندانش از گرسنگی از بین نرود، فرصت تفکر، کسب اطلاعات و آگاهی در مسائل دینی ندارند. بناء هر کشور که فقیرتر و وضعیت اقتصادی‌شان بدتر بوده بیشتر دست خوش تحولات فرهنگ دینی قرار گرفته است.

۳-۴. عامل سیاسی

افغانستان سال‌ها تحت حاکمیت شاهان قرار داشت، با سقوط پادشاهی ظاهر شاه، حاکمیت از پادشاهی به جمهوری تغییر کرد. در سال ۱۹۷۳م، داوود دست به کودتا زد و اعلام جمهوریت کرد و با این کار به سلطنت و پادشاهی پایان داد (جفرسون باریلد، ۱۳۹۸، ۳۳۰) سردار محمد داوود خان باتصدیق ماهیت متغییر سیاست در جامعه افغانستان ((حداقل در کابل) علما و قبایل را نادیده گرفت که ستون فقرات قدرت عمویش نادرشاه را در زمان به دست گرفتن قدرت در سال ۱۹۲۹م. تشکیل می‌داد. در عوض او با شهر نشینان تحصیل کرده چپی هم پیمان شد که از قبل پست‌هایی در حکومت موجود افغانستان داشتند. اینکه بعدها پرچمی‌ها گوی سبقت را از سردار محمد داوود ربودند، گواهی بود بر اینکه شأن و اعتبار سلطنتی برای بقا چه سرسختانه در فرهنگ سیاسی افغانستان دست و پا می‌زد تا بتواند جایگاهش را حفظ کند. حتی برای اشخاصی که در رویای یک انقلاب سوسیالیستی احتمالی بودند، رهایی از این فرض دشوار بود که بدون کمک و همیاری عضوی از خانواده سلطنتی بتوانند موفق شوند (جفرسون، همان، ۳۳۵)

مردم افغانستان که نسبت به دین تعصب خاص داشتند در شگفت بودند که آیا سردار محمد داوود واقعاً یک کمونیست شده یا خیر؟ باروی کار آمدن وی وضعیت فرهنگ دینی جامعه افغانستان چگونه خواهد شد؟

خیلی زود معلوم شد که سردار محمد داوود، قدرت را در چنگ خود گرفته و کسی را در

آن سهیم نمی‌کند. تنها چیزی که برایش خیلی اهمیت دارد قدرت است او برای حفظ قدرت هرکاری بخواهد می‌کند به همین دلیل پس از گذشت اندک زمانی، هم‌پیمانان نظامی چپی خود را از پست‌های مهم برکنار کرد به‌جای آن‌ها معتمدان خود را برسرکار گذاشت. فعالان غیرنظامی پرچمی به پست‌های در خارج از کابل فرستاده شدند. طی دو سال، داوود آن‌قدر جایگاه خود را محکم نمود که به‌راحتی پرچمی‌ها را به طور کامل از دولت بیرون و فعالیت حزب (پرچم) را ممنوع کرد. در ۱۹۷۵ م، اسلام‌گرایان دست به شورش محدود زدند، از جمله اقدام احمدشاه مسعود در دره پنجشیر که چندان از سوی مردم محلی حمایت نشد و به‌راحتی سرکوب گشت. این شورش‌ها بهانه‌ی خوبی به دست داوود داد تا بیش‌ازپیش فعالان اسلام‌گرا و فرهنگیان مذهبی را بازداشت کند، از جمله اعضای خاندان مجددی و عده دیگر که نقش مهم در حکومت نادر و برادرانش داشت. تصرف قدرت توسط سردار محمد داوود، نشان داد که سیاست‌های ملی افغانستان هنوز در دستان گروه‌های کوچکی از نخبگان در کابل قرار دارد؛ این گروه ارتباط کمی با دیگر نقاط کشور داشتند، هیچ مقاومت عمومی برای حمایت از شاه مخلوع، در برابر حکومت نو، صورت نگرفت. زیرا تفاوت‌های چندان بین سلطنت و جمهوری، به جز در عنوان، چندان قابل توجهی نبود. در واقع کشور تحت کنترل همان نخبگان خانواده محور قبلی باقی ماند. (جفرسون بارفیلد، همان، ص ۳۳۷).

پس از تغییر نظام پادشاهی به جمهوری، مردم افغانستان در بعد سیاسی با اندیشه‌های نوینی آشناگشتند، کم‌کم تغییرات به وجود آمد که بخش از این تغییر مربوط به اوضاع فرهنگی بود. برای بررسی و تبیین تحولات فرهنگی نیم قرن اخیر، ناچاریم نگاه اجمالی به وضعیت فرهنگی دوران پادشاهی ظاهر شاه و کمی قبل از آن داشته باشیم تا بتوانیم مؤلفه‌های از تحولات فرهنگی که بعد از نظام پادشاهی در نیم قرن اخیر به وجود آمده است را نشان دهیم.

آقای میرمحمد صدیق فرهنگ، درباره وضعیت فرهنگی مردم افغانستان در دوران پادشاهی ظاهر شاه و قبل از آن می‌نویسد: در مدت تقریباً چهل سال که از مرگ امیر دوست محمد خان تا مرگ امیر عبدالرحمان خان سپری شد، افغانستان باز هم از نظر فرهنگ و ادب در سطح پایین باقی ماند. با این که در این ایام یک جنبش ادبی قابل اعتنا به شکل

بازگشت به شیوه و اسلوب استادان متقدم، در ایران ظهور نمود و در هند هم ادبیات فارسی رونق تازه یافت، اما در افغانستان در اثر انزوایی که بر این کشور تحمیل شده بود و به علت بی‌علاقگی در بار به این‌گونه امور و فقر عامه و خرابی اوضاع اقتصادی، هیچ‌گونه حرکت و جنبش قابل ملاحظه در این بخش رخ نداد. شکی نیست که حتی در این شرایط نامساعد در اثر سنن ادبی که در بعض مناطق هنوز زنده بود، سخن‌سرایی ظهور نمودند که سرودن اشعار به اسلوب قدیم پرداختند، اما از یک طرف عده‌شان محدود بود و از جانبی هم برخی از آن‌ها چون متاعشان در داخل خریدار نداشت، به خارج مهاجرت کردند. از آن جمله یک تعداد از سخنوران بدخشان و ترکستان به دربار امیر عمرخان، والی فراغانه که شاعر صاحب قریحه و طبع رسا بود پناه برده از او پرورش یافتند و عده هم به هند و ایران رفتند. (فرهنگ محمد صدیق، ۱۳۷۴، ۴۸۰) وضعیت فرهنگی پس از آن در دوره امیر عبدالرحمان و بعد از آن نه تنها وضع نامطلوب داشته، بلکه اصلاً تلاش برای شکوفایی و رشد فرهنگ نشده است. بنا به گفته آقای فرهنگ، تنها کار مهم فرهنگی و علمی که بعد از مرگ عبدالرحمان در عصر امیر حبیب‌الله خان و زیر نظر شخص ایشان صورت گرفت تألف کتاب سراج التواریخ، در تاریخ افغانستان از عصر احمدشاه به بعد توسط مورخ، محقق و دانشمند فیض محمد کاتب هزاره بود. مؤلف این کتاب نه تنها معلومات جامع و کاملی را در مورد سلطنت سدوزایی برای بار اول در یک تألف نفیس جمع‌آوری نموده، بلکه سعی ورزیده است تا در زیر پرده عبارات تعارفی که گریز از آن در شرایط آن عصر خارج از امکان بود، یک سلسله حقایق را در مورد نواقص اداره و بیدادگری زمامداران به گونه مفصل و مستند به ثبت تاریخ رساند. (فرهنگ محمد صدیق، همان، ۵۳۲) در این دوره تعلیم و تربیت عمومی تحت نظر وزارت معارف قرار داشت. طبق احصائیه رسمی در افغانستان در سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱م) ده فاکولته- ۳۱ مکتب مسلکی- ۲۲ مکتب عالی- ۵۲ مکتب متوسطه- ۵۳۳ مکتب ابتدائی- و ۷۸۸ مکتب دهاتی- مجموعاً یک هزار چهارصد و سی و شش مکتب موجود بود که در آن‌ها - ۲۳۵۳۰۱ شاگرد (دختر و پسر) تحصیل می‌کردند. (غبار میرغلام محمد، ۱۳۸۳، ۱۵)

آقای غبار، در رابطه به حوزه‌های علمیه می‌نویسد: علاوه تا ۲۶ دستگاه مذهبی در تمام

افغانستان موجود است که تقریباً ۳۰۰۰ شاکرد را در فقه اسلامی و حفظ قرآن تدریس می نماید. در حدود یک هزار نفر متعلم افغانی در ممالک خارجه تحصیل می نماید. معهدا سطح تعلیم و تربیه عمومی پائین و فقر اقتصادی عمومی، با فقدان معلم کافی، ولوازم تعلیمی کافی، مانع انکشاف سریع معارف ملی است. آقای غبار تعداد باسواد را در افغانستان ۴ فیصد مجموع نفوس کشور بیان می کند (غبار، همان) درباره وضع ادبی می گوید: چون مطبوعات و مطابع تاکنون (۱۳۴۳) همه در دست دولت است، لذا تمام جراید و روز نامه های کشور ناشر افکار حکومت بوده، در قسمت سیاست و اجتماع جنبه تبلیغاتی و یک جانبه دارد. نویسندگان و شعرای جوان کشور هم در ساحه سیاست مقید و محتاط اند، زیرا شرایط سنگین اداری مجال آن نگذاشته است تا آنچه می بیند و می داند آزادانه تصویر کنند. در افغانستان چند کتاب خانه محدود هم است، همچنین در شهرهای بزرگ سینما نیز وجود دارد. (غبار، همان) حتی در دوران پایانی پادشاهی ظاهر شاه جامعه افغانستان از نگاه آداب و سنن بسیار سنتی بود. تا این دوره مردم افغانستان هرگز لباس سنتی خودشان را کنار نگذاشته بودند. مردان همچنان دستار به سر می کردند شلوارهای غربی اصلاً رواج نداشت. ساختار محیطی روستاهای کشور نیز به شدت ریشه در سنت های معماری بومی داشت. (جفرسون، همان، ص ۳۴۰) سطح سواد مردم هم پایین بود، از نگاه دینی مردم شدیداً پابند به مسائل دینی بود.

با تغییر نظام سیاسی ۱۹۷۳م، سطح سواد مردم افزایش نسبی پیدا کرد، میزان مرگ و میر نوزادان کمتر شد، تا قبل از آن به دلیل نبود مراکز بهداشتی و عدم آگاهی مردم، میزان مرگ و میر نوزادان و مادران در هنگام تولد بالا بود. پس از این دیگرونی سیاسی جمعیت پای تخت (کابل) به نحوی قابل توجهی افزایش یافت. به تدریج سروکله کالاهای خارجی و عجیب و غریب حتی در بازارهای مناطق دور نیز پیدا شد.

اغلب افراد کارمند دولت ترجیح می دادند که در انظار عمومی با کت شلوار و کروات ظاهر شوند. تمایل به نوگرایی حتی در روستاهای دوردست مشاهد می شد. در این میان رادیو چشم اندازی جدیدی در زندگی مردم روستا محسوب می شد. وجود رادیو (که اغلب با ضبط صوت همراه بود) در یک خانه نشانه رفاه و تمول قلمداد می شد. نمایش های کمدی رادیو

که به زندگی روزمره مردم می‌پرداخت، شنوندگان زیادی در سطح ملی برای رادیو کابل جذب کرده بود. هرچند که به دلیل عمق جایگاه دین در جامعه افغانستان از زمان‌های دور و پیوند عمیق مردم با دین، شنیدن هر نوع موسیقی پخش آن جرم قلمداد می‌شد. با مرور زمان از این شدت دین‌داری کاسته شده و پس از مدتی نوارهای موسیقی در سراسر کشور در دسترس قرار گرفت. اشاعه موسیقی باعث شد هنرمندان در سطح ملی مشهور شوند و ترانه‌های فیلم‌های هندی در بین مردم که حتی یک‌بار هم در زندگی‌شان فیلم ندیده بودند، ترویج گردد. (جفرسون، همان، ص ۳۴۴)

بنا به گفته مورخان معاصر، مردم افغانستان، سابقه فرهنگ دینی طولانی به درازای تاریخ اسلام دارند. ناموران جهانی، چون خواجه عبدالله انصاری (پیر هرات)، بوعلی سینا بلخی، ناصر خسرو بلخی، جلال‌الدین مولوی بلخی، سنایی غزنوی، عبدالرحمن جامی و ده‌ها حکیم، شاعر، عارف، مفسر و فقیه را تربیت کرده و به جهان دانش و دیانت عرضه داشته است. روزگاری بلخ، به نام ام‌البلاد، قبت الاسلام شهرت جهانی داشت (دائرةالمعارف آریانا، ج ۳، ذیل بلخ) اما در نیم قرن اخیر با روی کار آمدن حکومت‌های مختلف و جنگ‌های دوام‌دار خصوصاً از سال ۲۰۰۱م، به بعد فرهنگ دینی جامعه افغانستان آسیب جدی دید. مردم متدین که تعصب خاصی نسبت بیگانگان و به‌ویژه ضدیت خاصی نسبت به کشورهای غیراسلامی داشتند. به این دلیل با تجاوز شوری مردم یک‌پارچه اعم از شیعه و سنی به جهاد برخاستند و تعداد چند میلیون شهید دادند. در سال ۲۰۰۱م، نه‌تنها از این حساسیت کاسته شده بلکه از نیروهای خارجی (امریکا و ناتو) به گرمی استقبال کردید حتی عده‌ای از رهبران جهادی با آنها همکاری و عده‌ای هم سکوت کردند. مردم هم هیچ‌گونه اعتراضی که ناشی از عرق دینی باشد، نکردند. مدت بیست سال اجازه دادند سربازان کشور غیراسلامی در کشورشان بماند.

نتیجه

آنچه از این تحقیق به دست می‌آید این است که تغییر و دیگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و

سیاسی در افغانستان، طی نیم قرن اخیر، از مهم ترین عوامل تحولات فرهنگ دینی محسوب می شود. سیر جامعه افغانستان از وضعیت سنتی به موقعیت مدرن، با تحولات چشمگیر فرهنگی همراه بوده است. به نظر می رسد روند تحول در جامعه افغانستان از سنت به مدرنیسم تحول از یک مقطع تاریخی به نقطه دیگر است، پس از تغییر نظام سیاسی پادشاهی به نظام جمهوری که با یک کودتا، توسط سردار محمد داود خان صورت گرفت و کودتاهای که بعد از آن رخ داد، زمینه ساز تجاوز شوری به خاک افغانستان شد. جهاد مردم افغانستان، علیه تجاوز شوری و پس از آن جنگ هایی داخلی، گذر از یک دوره نسبتاً آرام به یک دور پر حرج مرج، زمینه ایجاد نظم جدیدی در سبک زندگی، ارزش ها، رفتارها، شیوه های تفکر و ابعاد اجتماعی و فرهنگی آن شد. از این رو دیگر نمی توان از یکدسته گی جامعه گذشته سخن گفت، بسیاری از عناصر سنتی ساختار فرهنگی اجتماعی جامعه افغانستان درهم شکسته شد. خصوصاً در دوره دموکراسی، پس از سال ۲۰۰۱م، دخالت مستقیم امریکا و حضور بیست ساله ی نیروهای ناتو که در تحولات فرهنگ دینی تأثیر شگرف داشته است. در این دوره وابستگی و پابندی به ارزش های دینی بسیار کم رنگ شده سنت های اجتماعی که ریشه در آموزه های دینی داشت در اکثر مناطق افغانستان تغییر کرد. همانند تشکیل نهاد خوانده، سبک ازدواج، فرزندآوری. با تأثیرپذیری از فرهنگ غرب، علاوه بر عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عوامل دیگر همانند تبلیغ فرهنگ غرب که توسط رسانه های داخلی و خارجی، فضایی مجازی صورت می گرفت به تغییر و تحول فرهنگ دینی شتاب بیشتر داد.

سیاست های اعمال شده از سوی حاکمان افغانستان از لحاظ فرهنگی، ضایعات جبران ناپذیر برای جامعه افغانستان تحمیل کرد. در مقطع از تاریخ در نیم قرن اخیر، عالمان بزرگ دینی، برخی زندانی عده ای شهید و تعداد قابل توجهی در کشورهای دیگر مهاجر شدند. بی اعتمادی به دین کم اهمیت دادن آموزه های دینی از جمله پیامدهای ناگوار این تحولات فرهنگ دینی است که در نیم قرن اخیر اتفاق افتاده است.

کتابنامه

-
- احسانی، سید محمدعلی، تعامل دین و دولت در افغانستان، ناشر نورالامین، قم ۱۳۹۷.
- اصفهانی، راغب، معجم مفردات الفاظ قرآن، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۲ق.
- اعتمادی، عصمت‌الله، نقش روحانیت معاصر شیعه در تحولات فرهنگی افغانستان، قم ۱۳۸۷.
- برهانی، محمدجواد، دین و دیگرگونی اجتماعی، فصلنامه فکری_ فرهنگی، شماره ۹- ۱۰ سال ۱۳۸۴.
- پولادی، حسن، هزاره‌ها، تهران، محمدابراهیم شریعتی، ۱۳۸۷، چاپ دوم.
- تقوی، سید محمدرضا، فرهنگ به مثابه رسانه‌ای بین اراده و عمل جمعی (مطالعه تطبیقی فرهنگ اسلامی و سکولار) فصلنامه رسانه و فرهنگ، شماره ۶، ۱۳۹۲.
- حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان از قدیم‌ترین ایام تا خروج چنگیزخان، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- حسینی، سید حسین، فصلنامه علمی پژوهشی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، شماره ۳ سال ۱۳۹۷.
- خافی، یعقوب علی، پادشاهان متاخر افغانستان، مؤسسه انتشارات عرفان، چاپ سوم، ۱۳۹۰ش.
- خسروپناه، عبدالحسین، جریان‌شناسی ضد فرهنگ‌ها، تعلیم و تربیت اسلامی، ۱۳۸۹.
- دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، ۱۳۷۸.
- دائرة المعارف آریانا، انجمن دائرة المعارف افغانستان، مطبعة دولتی کابل، ۱۳۴۸ش.
- دشتی، مصطفی، دائرة المعارف جامع اسلامی، تهران مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۷۹.
- دولت‌آبادی، بصیراحمد، شناسنامه افغانستان، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، عرفان ۱۳۸۷.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶.
- روآ، اولیور، افغانستان، اسلام و نوگرایی، آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی، ۱۳۶۹ش.

- سجادی، سید عبدالقیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، بستان کتاب، ۱۳۸۰.
- سرخاوتی، مجموعه مقالات در نقد فرهنگ غرب، قم، پژوهشگاه بین المللی المصطفی، ۱۳۹۷.
- شفاهی، امان الله، جریان شناسی تاریخ افغانستان معاصر، انتشارات امیری، ۱۳۹۳.
- صفرزاده سمنگانی، محمدحسین، سال های جهاد در افغانستان، قم، مؤلف، ۱۳۷۳ ش.
- طباطبایی، محمدحسین، شیعه در اسلام، بی تا.
- طهماسبی، بررسی شاخصه های فرهنگ اسلامی، دوفصلنامه تخصصی پژوهش های میان رشته ای قرآن، سال هفتم شماره ۱، ۱۳۹۵.
- غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، جمهوری، چاپ ۱۳۸۳.
- فروخ، سید مهدی، کرسی نشینان کابل، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
- فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۷۴ ش.
- فرهنگ، محمدحسین، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ ش.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ قاموس اللغة، ناشر: حاجی بن محمد بن شیخ، قرن ۱۱.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱.
- کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات بلخ ۱۳۷۲ هـ. ش.
- کلینی یعقوب، کافی، تهران دارالکتب الاسلامیه، (۱۳۶۵)
- کهزاد، احمدعلی، افغانستان در پرتو تاریخ، تهران دنیای کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- گی روشه، کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۰.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- مشیرزاده، حمیرا، مطالعات فرهنگی، تهران مؤسسه فرهنگی آینده پویان، ۱۳۷۸ ش.
- مطهرنیا، مهدی، فرهنگ دفاع و دفاع فرهنگی، تهران: انتشارات دفاع، ۱۳۷۸.
- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ناشر دارالکتب الاسلامیه، تهران: ۱۳۷۴.
- موسوی، سید عسکر، هزاره های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاهی، تهران، نقش سیمرخ، ۱۳۷۹.
- موسی پور، نعمت الله، مجموع مقالات، تهران، آرون، ۱۳۸۰.

ناصری، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.

ناصری، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، قم، زلال کوثر، ۱۳۸۱ ش.

واعظی، محمود، افغانستان یک دهه پس از سقوط طالبان، تهران، ۱۳۹۱.

هروی (ریاضی)، محمد یوسف، عین الوقایع، تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق.

یزدانی، حسینعلی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۹۰.

یزدی مصباح، محمدتقی، آموزش عقاید، جلد اول، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.